

(یک روز قشنگ، پیدایش یوز پلنگ!)

از نشریه پلخمون بامن تماس گرفتند و گفتند تو باید به سراغ یکی از پلنگ های معروف در فضای مجازی بروی و از نزدیک با او مصاحبه کنی. چون در خبرها داشتیم بیشتر نقش یک مانکن و اینفلوئنسر در اینستاگرام را داشته است تا یک حیوان حیاط وحش!

می خواستم اعتراض کنم و بگویم مصاحبه آن هم به صورت نزدیک و رودررو با پلنگ های فضای مجازی با خط مشی اخلاقی من هم خوانی ندارد و فقط به دلیل وظیفه رسانه ای و بدون میل باطنی خود مصاحبه خواهم کرد، ولی بعد امتوجه شدم این شماره تصمیم گرفته شده است به پیروز، این یوز پلنگ ایرانی، بپردازند. برای همین دنبال کسی گشتند که بتواند با پیروز مصاحبه کند و از آنجا که تجربه ثابت کرده بود که من زبان آدمیزاد حالی ام نمی شود، این طور برداشت کردند که پس حتماً زبان حیوانات حالی ام می شود و بنابراین افتخار این مصاحبه نصیب من شد.



پیروز، امروز، فردا!

- به به! به به! سلام آقای پیروز.
- سلام. چرا این قدر بع می کنی؟ حالا درست که من حیوونم ولی گوسفند که نیستم.
- خوبی؟ مامان بابا با تو خوبن؟ داداش خواهرات خوبن؟
- خواهرم؟! چی می گی تو؟
- ببخشید، نمی دونستم روی خواهرت حساسی. خیلی از غیرت خوشم اومد.
- منظورم اینه که ما کلاس تا توله یوز پلنگ نر بودیم که دو تا داداشم زنده نموندن.
- آخ! میرم، امیدوارم بار آخرتون باشه.
- یعنی چی بار آخرمون باشه؟
- ببخشید، منظورم این بود که غم آخرتون باشه. کلامن نمی دونم چرا توی هر مجلس ختمی چیزی برم، از بس سوتی می دم اون مجلس ختم رو تبدیل به مراسم جشن و شادی و سرور می کنم. یک جوری که دیگه لازم نیست کسی بگه تو شادی هاتون جبران می کنم. مثلاً دوران دبستان، توی مراسم ختم بابای دوستم تا چشمم به ناظممون افتاد، یک استرسی بهم وارد شد که گلاب رو خوردم، حلواهارو مالوندم به سر و صورت و لباسام.
- ببخشید فضولی می کنم آدمیزاد، ولی شما اومدی درباره من و حیات وحش به صورت کاملاً ژورنالیستی و حرفه ای مصاحبه کنی، نه اینکه هر روز کوتاهی داشته باشی بر چهل سال سوتی های خودت!
- معذرت یوز عزیز که از بحث اصلی دور شدیم، شنیدیم که گفته شده هزینه نگهداری ت زیاد شده و از توان سازمان حفاظت محیط زیست خارج، نظر خودت چیه؟
- مگه صبحانه خاویار سرو می کنن که از توانشون خارج؟ دو تا تیکه گوشت یخ زده برز بلی که این حرفارونده.
- خب شاید همونم ندارن!
- می اومدن عکس من رو دوباره روی پیراهن تیم ملی برای جام جهانی می زدن، هم به پولی گیر خودشون می اومد، هم روحیه بازیکن های تیم ملی می رفت بالا. من نمی دونم چرا تویی رو که کوچک ترین اطلاعاتی از محیط زیست و حیوانات نداری، فرستادن برای مصاحبه.
- اتفاقاً من این قدر جانورشناسی خوبی دارم که نگو، اگه راست می گی بگو کدوم حیوونه که برعکسش کنی، اسم یک حیوون دیگه می شه؟
- زاغه که اگه برعکسش کنی می شه غاز.
- آفرین! آفرین! می خواستم آخر این مصاحبه بهت بگم موفق و پیروز باشی ولی واقعا در عین حال که پیروز هستی، می بینم موفق هم هستی.

پلخمون

صفحه ۱
۰۵ آذر ۱۴۰۱
شماره ۱۱
قسمت ۱
فصل ۱



این شماره پلاک توقف نکرد و بعد جلومون رو گرفتن، چی می خوای بگی؟

بابا گفت: می گم توی راه اداره بودم، دیرم شده بود، می خواستم موقع برگشتن از اداره خودم شخصا خدمتتون برسم.

مامانم گفت: مگه باور می کنن که تو با لباس قرمز و دتمال گردن و زن و بچه همراهت ساعت هشت و نیم شب می خواستی بری اداره؟!!

بابا گفت: از شم پلیسی ت خوشم می آد. از این جنبه اصلاً نگاه نکرده بودم.

مامانم به بابا گفت: خب چرا به فرمان ایست پلیس توجه نکردی و پات رو گذاشتی روی گاز؟ اگه برات جریمه بنویسن چی؟

گفتم: برامون جریمه نمی نویسن، چون با اینکه بابا اصلاً توجه نکرد، ولی من خیلی توجه کردم و برایشون دست تکون دادم.

بابا گفت: این افسر ای پلیس بیست و سه بار امتحان رانندگی دادم تا آخرش بهم گواهی نامه دادن، ولی هنوز که هنوز چشمشون دنبال گواهی نامه منه.

مامانم گفت: اگه به بقیه همکاراشون اطلاع دادن که

پلیس
ایست داد
بابا گاز داد!

فرهنگ شهروندی
آریا نی ریا